

باب دیلن و دانلد ترامپ

در حاشیه جایزه ادبی نوبل سال ۲۰۱۶



محمدشریف سعیدی

جایگاه خجسته‌ای برایش برگزیده شود. پس از یکی دو روز جنگ و جدال رسانه‌ای و یکی دو هفته سکوت باب دیلن دریافتیم که همه علاقه‌مندان ادبیات به دو گروه طرفدار و مخالف باب دیلن تقسیم شده‌اند. عده‌ای از بزرگان اهدای جایزه ادبی نوبل را به باب دیلن نوعی دهن کجی به ادبیات و ساده‌سازی امر ادبی دانستند. عده‌ای در رادیوها و روزنامه‌ها به طنز و استهزا نشستند. اما امری بسیار غریب سکوت مرگبار باب دیلن نسبت به جایزه ادبی نوبل بود. سکوت مرگبار او و پاسخ ندادن به تماس‌های آکادمی سوئد به نوعی آبروریزی آکادمی سوئد و بنیاد نوبل انجامید و حدث و گمان‌ها و روایت‌های عجیب و غریب از زبان باب دیلن، فضای غریبی ایجاد کرد. در یکی از روزنامه‌های صبح سوئد از زبان باب دیلن نقل کرده بودند که او گفته است سوئد یک کشور کوچک و کثیف و بی‌خبر است که شهروندانش مثل کرم در رفاه می‌لوند و به چیزهای پوچ افتخار می‌کنند. این نوع روایت‌ها برای آکادمی سوئد

به هیچ وجه به باب دیلن فکر نمی‌کردم. او یک آهنگ‌ساز و خواننده است و مستحق جایزه موسیقی است نه مستحق جایزه ادبیات. ۲. اما از آن‌جا که ترانه‌های او شاعرانه است می‌توان با یک اغماز او را به عنوان شاعر ترانه‌های ماندگار مستحق جایزه ادبی شمرد. ترانه از یک طرف سری به شعر دارد و از طرفی سری به موسیقی، بنابراین، پلی است بین ادبیات و موسیقی و پر بی‌جا نیست اگر به اهمیت ترانه و ترانه‌سرایی توجه شود و جایزه تقدیم به ترانه‌نویس شاعر شود. الحق بعضی از ترانه‌های او بسیار مدرن و شاعرانه است:

چتر، چرخ خیاطی را ملاقات می‌کند، روی تخت عمل... این تکه از یک ترانه او به شدت شاعرانه است. از طرفی، ترانه به عنوان یک متن ادبی دراز مدت‌ترین تأثیر را روی بشر گذاشته و زمزمه غصه‌ها و شادی‌های بشر بوده است و همه انسان‌ها را همراهی کرده است. غریب نیست اگر از این ژانر هم در عرصه ادبیات تقدیر شود و

یک

جایزه نوبل که از طرف آکادمی سوئد و بنیاد نوبل در سوئد در پنج رشته: ادبیات، صلح، فیزیک، شیمی، پزشکی داده می‌شود، معتبرترین جایزه جهانی در این پنج عرصه است.

امسال تا دقایقی قبل از اعلام جایزه ادبی نوبل، پنج کاندید اول این جایزه از نظر کارشناسان ادبیات این‌ها بودند: آدونیس، شاعر عرب سوئدی، تیونگو، نویسنده کینیایی، موراکامی، نویسنده جاپانی، جوئیس، نویسنده آمریکایی و فیلیپ، نویسنده یهودی. اعلام شدن نام باب دیلن آواز خوان؛ آهنگ‌ساز و ترانه‌ساز آمریکایی به عنوان برنده جایزه ادبی نوبل سال ۲۰۱۶ به همان اندازه شگفت‌آور بود که برنده شدن دونالد ترامپ به عنوان برنده انتخابات آمریکا تعجب‌آور. دقایقی پس از اعلام جایزه ادبی نوبل رادیو سوئد با من گفتگو کرد و خلاصه سخن من در این مورد این حرف‌ها بود:

۱. برنده غیر متعارف که مرا غافلگیر کرد و

۱۹۴

سنگین و بازی با آبرو بود. در نهایت آکادمی سویدن دست از جستجو کشید و اعلام کرد که دیگر تماسی با باب دیلن نمی‌گیرند. باب دیلن بعد از هفته‌ها در یکی از سایت‌هایش نوشت که او برنده جایزه نوبل است. آکادمی سویدن اظهار خوشحالی کرد اما او باز هم سکوت کرد و چیزی بیشتر نه نوشت. پس از هفته‌ها باب دیلن نوشت که در مراسم جایزه نوبل اگر بتواند شرکت می‌کند. باز گفت به سویدن نمی‌آید بلکه در ناروی می‌آید. باب دیلن این‌گونه با بزرگترین جایزه ادبی جهان بازی کرد.

پیش از او یک بار در تاریخ جایزه نوبل، سارتر، فیلسوف مشهور فرانسه، نیز از پذیرفتن جایزه ادبی نوبل سر باز زد. آکادمی سویدن دلیل اهدای جایزه به سارتر را این‌گونه ذکر کرده بود: به خاطر آثار سرشار از اندیشه و روح آزادی‌خواه و حقیقت‌جوی نویسنده‌ای که بر عصر ما تأثیر عظیم نهاده است.

سارتر دلیل نپذیرفتن جایزه نوبل را با متن فلسفی خود جواب گفت که بماند. برای آنان که علاقه‌مند به خواندن ریدیه سارتر می‌باشند، متن بیانیۀ سارتر در ادامه این گزارش می‌آید.

دو

از طنزهایی که در حاشیه جایزه ادبی نوبل پیش آمد دو پست در فیس‌بوک من بود. در پست اول من لینکی از گفتگوی خودم با رادیو سویدن را گذاشتم که عنوان آن بود: برنده شدن باب دیلن برای من غافلگیر کننده بود. تعدادی از دوستان که از سر مهر و بدون خواندن، پست‌های مرا لایک می‌کنند تصور کردند که این غافلگیری نه به خاطر برنده شدن باب دیلن بلکه به خاطر این است که خودم برنده جایزه ادبی نوبل شده‌ام. صدها نفر این جایزه را به من تبریک گفتند و دو سه نفر هم ناراحتی خویش را از سهل‌انگاری خوانندگان متن و شنوندگان مصاحبه ابراز کردند. برای پیچیده‌تر شدن مسأله من یک پست مستقل طنز نوشتم که این بود:

چرا یک عده از این ناراحت‌اند که من برنده جایزه ادبی نوبل شده‌ام؟ همین سخیداد هانف تا حالا حد اقل به ده نام مستعار مطلب نوشته و ده ملت را عاشق نثر و فکر خود کرده است. من پانزده سال پیش عاشق قلم «امیر سیاقشو» بودم. من تک تک واژگان نثر او را می‌بوسیدم و فکر

می‌کردم او یک استثنا در تاریخ نثر فارسی است. بعد که معلوم شد سخیداد هانف است گفتم من هم از او بهتر می‌نویسم. حالا که من بیشتر از نیم قرن به نام مستعار باب دیلن ترانه نوشته‌ام و آهنگ ساخته‌ام و سرانجام پس از این همه ترانه‌های خوب شاعرانه که حتی سخت‌گیرترین آوازخوان و آهنگساز جهان داود سرخوش ترانه‌های مرا خوانده است، برنده جایزه ادبی نوبل شده‌ام، یک عده بر سر طرفداران عزیز من، که در واقع طرفداران هنر و موسیقی و شعر ناب‌اند نه طرفدار من، کاسه و کوزه را می‌شکنند که شما فرق باب دیلن و شریف سعیدی را گرفته نمی‌توانید حال آن که آدم می‌تواند طبق قانون کشور سویدن دو نام ثبت شده داشته باشد که یکی اش خیلی مشهور و یکی اش گم نام باشد که بعدا خیلی مشهورتر بشود. وای بر شما که فرق باب دیلن و شریف سعیدی را گرفته نمی‌توانید و از حق داشتن دو نام دفاع نمی‌کنید در حالی که از حق داشتن دو همسر دفاع می‌کنید.

پای این پست من ششصد و دو نفر ابراز خرسندی کردند و جایزه ادبی نوبل را به من تبریک گفتند. علاوه بر این جمع، جمع غفیری از دانیان و دوستان و حتی ژورنالیستان به من زنگ زدند و پیام خصوصی فرستادند و تقاضای مصاحبه کردند.

پس از پایان بحث جنجالی باب دیلن دریافتم که سخن آن منتقد باب دیلن درست بود که گفته بود این جایزه به پرورش سطحی‌نگری دامن می‌زند و امر مهم و دشوار ادبیات را به یک امر پیش پا افتاده و روزانه تقلیل می‌دهد.



ترانه سرا: باب دیلن مترجم: محمد شریف سعیدی

پاسخ بر باد رفته است

چقدر راه را کوبیده باشد یک مرد
تا بتوانی بگویی اش مرد؟
چند دریا را پریده باشد کبوتر سپید
پیش از آن که روی شن‌ها بخوابد؟
آری چند بار باید یک گلوله توپ ببرد
پیش از آن که برای ابد ممنوع شود؟
پاسخ این پرسش‌ها
دوست من!

رفته است بر بادها
پاسخ بر باد رفته است

آری چند سال یک کوه وجود دارد
پیش از آن رفته شود در اقیانوس؟
آری چند سال یک انسان وجود دارد
تا اجازه یابد آزاد شود؟
آری چند بار یک مرد سرش را بچرخاند
تا وانمود کند که چیزی را نمی‌بیند؟

پاسخ این پرسش‌ها
دوست من!

رفته است بر بادها
پاسخ بر باد رفته است

آره چند بار باید یک مرد بالا را نگاه کند
پیش از آن که بتواند آسمان را ببیند؟

اره چند گوش باید داشته باشد یک مرد
برای این که بتواند زجه مردم را بشنود؟
آره چند مرگ باید بگذرد تا یک مرد بفهمد
مردمان بی‌شماری مرده‌اند؟

پاسخ این پرسش‌ها
دوست من!

رفته است بر بادها
پاسخ بر باد رفته است

بیانیه سارتر در پاسخ به فرهنگستان سویدن

ژان پل سارتر به همراه سیمون دو بووار

«سخت متأسفم که قضیه به صورت جنجالی درآمده است: جایزه‌ی داده‌اند و من آن را نمی‌پذیرم و این بدان سبب است که به موقع از آن چه که برایم تدارک دیده می‌شد، خبردار نشدم. هنگامی که در فیگاروی ادبی ۱۵ اکتوبر نوشته خبرنگار سویدی روزنامه را دیدم که نظر فرهنگستان سویدن متوجه من است، هرچند که قطعی نبود، فکر کردم می‌توانم با نوشتن نامه‌ای به فرهنگستان سویدن، که فردای آن روز فرستادم، اوضاع را رویه‌راه کنم که حرفش را نزنند. نمی‌دانستم که جایزه را بی‌آن که نظر آدم را بپرسند، می‌دهند و فکر کردم هنوز وقت باقی است که جلوی این کار را بگیرم. اما فهمیدم که فرهنگستان سویدن وقتی انتخابش را کرد، نمی‌تواند نظرش را تغییر دهد. دلایل من برای نپذیرفتن این جایزه، همچنان که در نامه‌ای متذکر شدم، نه به فرهنگستان سویدن مربوط می‌شود و نه به خود جایزه. در نامه‌ای دو نوع دلیل آوردم. دلایل شخصی و دلایل عینی.

دلایل شخصی: این نپذیرفتن من بی‌مقدمه نیست. من همیشه از امتیازهای رسمی روگردان بوده‌ام. پس از جنگ، در ۱۹۴۵ به من پیشنهاد (لژیون دونور) شد، اما با وجود دوستانی که در دولت داشتیم، آن را نپذیرفتم. هم‌چنین با وجود تلقین بعضی از دوستانم، از تدریس در «کولژدوفرانس» سر باز زدم. این مربوط است به استنباط شخصی من از کار نویسنده. نویسنده‌ای که جهت سیاسی یا اجتماعی یا ادبی می‌گیرد، نباید جز با وسایل خاص خود، یعنی کلام مکتوب، عمل کند. نویسنده، هر نوع امتیازی را که بپذیرد، خواننده را مقید می‌کند؛ و این برای من قابل‌پذیرش نیست. یک‌سان نیست اگر پای نوشته‌ام ژان پل سارتر بگذارم یا ژان پل سارتر برنده جایزه نوبل.

نویسنده‌ای که امتیازی از این نوع را می‌پذیرد، خود و نیز مجمع یا مؤسسه‌ای را که به او این افتخار را می‌دهد، متعهد می‌کند. علاقه من به پارتیزان‌های ونزولایی تنها مرا متعهد می‌کند، اما اگر ژان پل سارتر برنده جایزه نوبل از مقاومت ملی ونزولا طرفداری کند؛ همراه خود جایزه نوبل و فرهنگستان سویدن را نیز کشانده است.

نویسنده هرگز نباید این اجازه را بدهد که به یک «مقام رسمی» تبدیلیش کند. هرچند این کار، همچون مورد من، به صورتی آبرومند انجام پذیرد. بدیهی است که این روش شخص من است و هرگز شامل خرده‌گیری در مورد برندگان پیشین

جایزه نوبل نیست. من برای بسیاری از آن‌ها که افتخار آشنایی‌شان را داشته‌ام، ارزشی بسیار قایلیم و تحسین‌شان می‌کنم.

دلایل عینی: تنها مبارزه‌ای که در شرایط کنونی در جبهه فرهنگ امکان‌پذیر است، مبارزه‌ی ست به خاطر همزیستی مسالمت‌آمیز دو فرهنگ شرق و غرب. نمی‌گویم که باید یکدیگر را در آغوش کشید، چه نیک می‌دانم که رویه‌رو شدن این دو فرهنگ لزوماً باید صورت ستیزه به خود بگیرد؛ اما این ستیز باید بین انسان‌ها و فرهنگ‌ها و بدون دخالت «مقامات رسمی» جریان یابد.

من با تمام وجود تضاد بین این دو فرهنگ را حس می‌کنم و خود از این تضادها ساخته شده‌ام. تعلق من بی‌تردید متوجه به سوسیالیسم است و آن‌چه که شرق نامیده می‌شود، اما من در یک خانواده بورژوا و فرهنگی بورژوازی به دنیا آمده‌ام و تربیت شده‌ام و این به من اجازه می‌دهد که باتمام کسانی که بخواهند به هر دو فرهنگ تقرب حاصل کنند، همکاری کنم؛ با این وجود امیدوارم که «فرهنگ برتر» یعنی سوسیالیسم پیروز شود.

به همین دلیل است که نمی‌توانم هیچ امتیازی را از مراجع عالی فرهنگ، نه از شرق و نه از غرب، بپذیرم؛ حتا اگر وجودشان را نیک در یابم. هرچند تمام علاقم در جهت سوسیالیسم است، اما اگر بنا بود جایزه لنین را هم به من بدهند که مورد حاضر آن نیست، از پذیرفتنش سر باز می‌زنم.

می‌دانم که جایزه نوبل به خودی خود جایزه بلوک غرب نیست، اما چنین چیزی از آن می‌سازند و یحتمل حوادثی پیش آید که در اختیار اعضای فرهنگستان سویدن نیست. هم ازین‌روست که در شرایط کنونی جایزه نوبل به طور عینی امتیاز ویژه نویسندگان غرب و یا یاعیان شرق، تلقی می‌شود. مثلاً این جایزه به پابلونرودا، که از بزرگترین شاعران امریکای جنوبی‌ست، داده نشد. از لویی آراگون، که به راستی که به پاسترناک پیش از شولخوف جایزه داده شد و تنها اثر ادبیات شوروی که این جایزه را ربود، کتابی بود که در خارج انتشار یافت و در زادگاه خود کتاب ممنوع بود، در حالی که می‌توانستند با حالتی مشابه، تعادل را در جهت دیگر برقرار سازند.

در گیرودار جنگ الجزایر که «اعلامیه ۱۲۱ تن» را امضا کرده بودیم، جایزه نوبل را با حق‌شناسی می‌پذیرفتم. زیرا در آن زمان این افتخار تنها از آن من نبود، بلکه آن آزادی، که به خاطرش مبارزه می‌کردیم، نیز سهمی می‌برد. ولی چنین پیش نیامد

و اینک پس از پایان آن مبارزه است که این جایزه را به من می‌دهند.

در دلایل فرهنگستان سویدن از «آزادی» سخن به میان آمد و این کلمه‌ی ست که می‌تواند به انحای مختلف تفسیر شود. در غرب مفهوم آزادی کلی است، در حالی که برای من آزادی مفهوم صریحی دارد. این که انسان بیش از یک جفت کفش داشته باشد و چندان بخورد که گرسنه نماند. به گمان من نپذیرفتن این جایزه کمتر از پذیرفتنش خطرناک است؛ اگر جایزه را می‌پذیرفتم، خود را در معرض چیزی قرار می‌دادم که من آن را «پس گرفتن عینی» اصطلاح می‌کنم. در مقاله فیگاروی ادبی خواندم که فرهنگستان سویدن در مورد «گذشته سیاسی مغشوش» من سخت‌گیری نخواهد کرد. می‌دانم که این مقاله عقیده فرهنگستان سویدن نیست، اما به وضوح نشان می‌دهد که پذیرفتن این جایزه از طرف من در محافل دست راستی چه‌گونه تعبیر می‌شود. من این گذشته مغشوش را همچون پیش با ارزش تلقی می‌کنم، با آن که حاضر برخی از اشتباهات گذشته را که در میان رفقای من پدید آمد، بپذیرم.

قصه من از این سخن آن نیست که بگویم این جایزه، جایزه‌ی است بورژوازی؛ اما در برخی محافل که من خوب می‌شناسم، به طور غیرقابل اجتناب چنین تعبیر خواهد شد.

سرانجام به مسأله پول می‌رسیم: هنگامی که فرهنگستان سویدن افتخارش را با مبلغی گراف همراه می‌کند، بار سنگینی بر دوش برنده جایزه می‌گذارد. و این مسأله مرا بسیار مضطرب کرده است. برنده آدم می‌تواند جایزه را بپذیرد و با پولش به سازمان‌ها و جنبش‌هایی که در نظرش گرمی است، کمک کند. من خود در فکر کمیته رفع تبعیض نژادی، لندن بودم.

و یا می‌توان به سبب اصول کلی، جایزه را نپذیرفت و در این صورت جنبش مزبور را از آن پشتیبانی، که احتمالاً محتاجش بود، محروم کرد. زیرا نمی‌توان از کسی انتظار داشت که به خاطر ۲۵۰۰۰۰ کرون از اصولی که نه تنها از آن او بلکه متعلق به تمام رفقایش است، سرپیچی کند. این است که اهدای جایزه و نپذیرفتن ناگزیر من، آن را برای من ملال‌آور ساخته است.

می‌خواهم که این بیانیه را با پیام محبت‌آمیز به مردم سویدن، پایان دهم.»

گرفته شده از: مد و مه.